یك دختر افغانی

نوآوری در شعر و ادب افغانستان امروز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

درکشور دوست وهمسایه ما، افغانستان نیز شعر دری (فارسی) دستخوش دگرگونی وتحول است . «برگزیده شعر معاصر افغانستان» که به‌انتخاب محمد سرور مولائی چندی پیش در تهران انتشار یافت (تهران . انتشارات رز . ۱۳۵۰ با مقدمه پرویز ناتل خانلری) نمونه‌هائی از اشعار شاعران امروز افغانستان را در دسترس خوانندگان ایرانی گذاشت . آقای محمد سرور مولائی در گفتگو از پیدایش شعرنو در افغانستان می‌نویسند: « شعر نو یا آنچه که در افغانستان به‌آن شعر نو گفته می‌شود تقریبا از سی‌سال به‌اینطرف به‌وسیله شاعرانی چون آیینه ، الهام ، بارق شفیعی، توفیق ، محمود فارانی ، لایق وتنی چند دیگر بنیان نهاده شده است و هرکدام از اینان نمونه‌هایی ارائه کرده‌اند که گاهی بعضی ازآنها رامی‌توان ازنظر بیان شعری وساخت آن نوبه‌شمار آورد والا درحقیقت شعرنو در آثار بسیاری از شاعران ما جز توسع قافیه‌ها چیزی نیست . شعرنو در آثار شاعران معاصر افغانستان بیشتر به‌صورت چهارپاره جلوه کرده است آنهم به‌ترتیب قافیه داشتن مصراع‌های دو وچهار وگاهی مصراع‌های یك و سه ودو وچهار است از صورت دیگر آن یعنی قافیه داشتن یك وچهار و دو وسه نمونه‌های کمتری دیده شده‌است . بیشتر شاعران نوپرداز ما در آغاز به‌شیوه‌های سنتی شعر می‌سروده‌اند وبه‌همین علت است که در بیشتر اشعار به‌اصطلاح سبك نوشان ، هم‌وزن وهم‌قافیه هردو دیده می‌شود . انکار نمی‌توان کرد که شعرنو افغانستان تحت تاثیر شعرنو ایران به‌وجود آمده است وشاعران نوپرداز افغانستان در سالهای گذشته بیشتر از توللی ، فریدون مشیری و نادر نادرپور و نصرت رحمانی متاثربوده‌اند چنانکه این تاثیر برخواننده‌ای‌که با شعر این شاعران آشنائی داشته‌باشند آشکار خواهد شد وشاید بزرگترین دلیل این تاثیر آن باشد که اشعار این گروه از شاعران ایرانی ، صرفنظر از درازی یاکوتاهی مصراع‌ها ، درگذشته هم ، هم‌وزن داشته است وهم قافیه . واگر شاعران نوپرداز افغانی به‌سرودن اشعاری‌که قافیه نداشته باشد ویا نوع دیگر که شعرسپید خوانده می‌شود نپرداخته‌اند شاید در درجه اول بدان سبب باشدکه‌مردم افغانستان این نوع اشعار را هنوز نپذیرفته‌اند و یا تاکنون نمونه‌ای که بتواند پذیرفته شود از شاعران خود ندیده‌اند . البته علل دیگری نیز چون عدم آشنائی دقیق و علمی با شعرنو وآنچه بیان شعری نو خوانده می‌شود وتجربه شاعران نوپرداز ایران و یا کشورهای دیگر و نبودن نقد شعر ویا نرسیدن آثار شاعرانی چون نیما ، شاملو ، اخوان ثالث ، و ده‌ها تن دیگر را نمی‌توان نادیده گرفت . از این میان علاقه مردم خاصه جوانان (دختران و پسران) به فروغ

فرخزاد در سالیان اخیر بیشتر از دیگران بوده است ولی بدان صورت که شاعران افغانی از توللی و نادرپور ومشیری متاثرند تاثیر فروغ‌فرخزاد اندکو ناچیز است . تاثیر استاد شهریار ومرحوم رهی معیری نیز در اشعار غزلسرایان معاصر افغانستان مشهوداست » (همانجا ص ۱۶–۱۵) .

درایام اخیر دومجموعه ازاشعار شاعران نوپرداز افغانستان به‌دست ما رسید . مجموعه نخستین « سفر در توفان » کتاب تازه محمود فارانی است (گردآورنده ومهتمم م. سمیع هامون ، کابل ، مطبعه دولتی، ۱۳۵۳، رقعی ، ۸۰ ص .) .

محمود فارانی در سال ۱۳۱۷ درکابل تولد یافته است و پس از پایان تحصیلات دانشگاهی خود در دانشگاه کابل ، خدمت اداری را از وزارت عدلیه شروع کرد و سپس به‌نویسندگی وروزنامه‌نگاری پرداخت . چند زمانی در سال ۱۳۴۸ روزنامه « سپیده دم » را انتشار داد ومدتها نیز با رادیو افغانستان همکاری کرد . فارانی در این زمان مدیریت‌مسئول مجله جمهوریت را به‌عهده دارد و « سفر در توفان » سومین مجموعه اشعار اوست . ازین پیش مجموعه‌های « رؤیای شاعر » و «آخرین‌ستاره» از اشعار او به‌چاپ رسیده است .

چند سال پیش ، محمود فارانی در یك مصاحبه رادیوئی نظریات خودرا درباره شعر نو و نهضت ادبی معاصر افغانستان بیان‌کرد و آقای سمیع هامون گردآورنده مجموعه « سفر در توفان » «متن این مصاحبه ارزنده » راکه « حاوی مطالب تازه و دلچسب و مخصوصا مظهر اندیشه شاعر نسبت به نوآفرینی در شعر دری است » با اختصار به‌عنوان سرآغاز مجموعه چاپ کرده است .

بی‌شك آشنائی بانحوه استدلال وبرداشت یکی‌ازشاعران افغانستان می‌تواند دوستداران فرهنگ وادب فارسی را مفید افتد واز همین‌رو قسمتهایی از متن این گفتگو بهمراه دو نمونه از اشعار آقای محمودفارانی در اینجا به‌چاپ می‌رسد .

مجموعه دوم ، مجموعه‌ای است شامل « یك‌صد پارچه » شعر امروز به نام « شکوفه‌ها » از اقبال رهبر توخی (کابل ، موسسه نشراتی افغان کتاب . ۱۳۴۹ ، جیبی . ۱۴۰ ص .) اقبال رهبر توخی در سال ۱۳۲۲ تولد یافته است وپس‌از تحصیلات ابتدائی ومتوسطه ، درپوهنتون (دانشگاه) کابل به‌تحصیل حقوق و علوم سیاسی پرداخت . « شکوفه‌ها » نخستین مجموعه شعر اوست و شاعر « این نوشته‌ها را که فریاد مقید در سکوت یخ‌بسته زندگیم است ، به‌هم آوازان نوآور خود در زمان نوآوری ، به همکاران پرتلاش خود که در چاردیوار پوهنتون با هرچه نادانی است در نبرداند » اهدا می‌کند (کابل ۱۵ جوت ۱۳۴۸) .

دو نمونه از اشعار این مجموعه که نشانه‌ای از قوت کلام وتوانایی بیان شاعر می‌تواند باشد در اینجا به‌چاپ می‌رسد به‌این امید که بتوانیم در آینده نمونه‌هائی از اشعار جدیدتر اقبال رهبر توخی ودیگر شاعران جوان نوسرای افغانستان را به‌دوستداران فرهنگ فارسی معرفی نمائیم .

ع . ه .

پرسش و پاسخ پیرامون
شعرنو و نهضت ادبی معاصر در افغانستان

س : آقای فارانی شما درمورد صحبت آقای «...» که از ادبای معروف و سالخورده کشور ما هستند ودر پروگرام گذشته تراژوی طالنی نوآوری را مطلقا محکوم کردند بعنوان یك‌شاعر نوپرداز چه نظر دارید و پاسخ شما دربرابر ایشان چیست .

ج : بهتر است این پاسخ را از تاریخ بخواهیم یعنی سفری کوتاه بگذشته کنیم چند قرنی بعقب برگردیم ، ومطالعه خودرا از دوره کلاسیسم در اروپا آغاز نمائیم و تطور ادب را در طول اعصار از نظر بگذرانیم وانقلاب‌های ادبی را در ادوار مختلف باز ببینیم شاید درضمن این تحقیق باین نکته برسیم‌که شعر هر عصری نسبت به‌شعر عهد ماقبلش نو بوده واین نوآوری‌ها و تجددها قرنهای دراز تکرار شده وبفرمان قانون جاودانی تغیر و تجدد همیشه پدیده‌های نو در دنیای خیال‌انگیز شعر و ادب نیز ظهور کرده‌است .

قبل ازهمه ــ بااجازه ــ مقدمه کوچکی تقدیم میکنیم : هراکلیت‌یا، طوریکه در کتب فلسفی کلاسیك شرق معروف است ، هرقلیطوس فیلسوف معروف یونانی قرنها پیش گفته بود : جهان در تغیر دایمی است و چیز ثابت در عالم وجود ندارد یگانه چیزی هم که ثابت است خود همین‌تغییر و تحول است که لاینقطع جریان دارد . هراکلیت بزرگ روی این مفکوره جهان را برودخانه مواج و خروشانی تشبیه میکرد و میگفت هرچیز جهان در هر لحظه تغییر میکند و نو میشود همان طوریکه امواج رودخانه درهر لحظه تغییر میکند و تبدیل میشود . گفته هراکلیت بجاست ومادر طول تاریخ بارها مصداق نظریه عظیم این موسفید متفکر یونانی را می‌بینیم و حالا که سرگذشت ادبیات را میشنویم یك‌باردیگر ملاحظه میکنیم‌که نظریه او تطبیق می‌شود. پس از این حاشیه روی سری بمکتب‌های ادبی میزنیم... مشخصات دوره کلاسیم اروپایی ازاین‌قرار بود :

شعرای کلاسیست اروپا به‌ادبیات کهن یونان و روم علاقه داشتند و در نوشته‌های خود از گویندگان باستانی این دو سرزمین پیروی‌ میکردند .

بعقیده کلاسیست‌ها سخن‌سرایان یونانی و رومی سخن‌را بمعراج رسانده بودند وبکمك نبوغ درخشان واسرارآمیز خود قواعد و قوانینی برای ادبیات وضع کرده بودند که جاودانی ! بود وانحراف ازین قواعد شاعر ونویسنده را ببرتگاه ابتذال می‌انداخت و اثر اورا پوچ و میان‌تهی می‌ساخت وبرعکس پیروی از این قوانین شعر یانثر را قوت میبخشید و قریحه شاعر ونویسنده را رهنمایی میکرد و این قواعد و اصول طوریکه گفته شد ابدی ! بود وکلاسیست‌ها فکر نمی‌کردند کسی پیدا شود ودرآنها تغیری وارد کند گویی بگمان کلاسیست‌ها دیگر تاریخ عقیم شده بود و دیگر نابغه‌ای زاده نمی‌شد که به پیمانه نوابغ یونانی و رومی نیروی دماغی داشته باشد و روی اصولی که آنها گذاشته بودند خط بطلان بکشد بنابراین کلاسیست‌ها تنها آثار یونانی و رومی را شاهکار های غیرقابل تردید میدانستند و میگفتند چون این کتابها پس‌از گذشتن قرن‌های متمادی هنوز هم خواندنی و لذت‌بخش‌اند ازینرو روشن میشود که به سبك درستی نوشته شده‌اند و ازین جهت اگر کسی میخواهد اثرش جاوید بماند باید از همین سبك پیروی کند وحتی موضوع نوشته وجزئیات تکنیك نوشته ادبای باستانی را تقلید کند .

این بود شمه‌ای ازمکتب ادبی کلاسیسم ویا خلاصه‌ای از مهمترین عناصر آن البته ... شنوندگان محترم بهتر میدانند که چون ادبیات پدیده مستقلی نیست وبرعکس تابع زندگی است و جزیی از زندگی است و همانطور با زندگی تحول میکند ازین جهت تذکر میدهیم که مکتب‌کلاسیسم در نتیجه همان شرایطی بوجود آمد که در زندگی آن عهد اروپا وجود داشت داستان ازین قرار بود که اروپا در آن وقت در مرحله اسکولاستیك بود ومردم در زیر شعاع یك‌حکومت مذهبی زندگی میکردند کلیسا برمردم حکومت می‌کرد و کشیش‌ها صاحب اختیار مرگ وزندگی مردم بودند .

رژیم روحانی در جنب دخالت‌های دیگریکه در زندگی مردم میکرد یك « مونوپلی » علمی هم داشت و تنها علمی را معتبر میدانست وبرسمیت می‌شناخت که در اسکول‌های مذهبی و مدرسه‌های دینی خوانده میشد ازکلمه اسکول مفهوم اسکولاستیك هم روشن میشود که دوره اسکولاستیك عبارت از دوره فرهنگی است که درمدارس دینی درس داده‌می‌شد .

.... این بود فرهنگ عصر اسکولاستیك و بعقیده طرفداران آن این فرهنگ یك فرهنگ عادی نبود که قابل تصرف وتعدیل باشد بلکه این یك فرهنگ روحانی و مقدس بود که باید همه به صحت آن کورکورانه ایمان داشته‌باشند... کلیسا صریحا اعلام‌کردکه قدما مخصوصا یونانی‌ها همه‌مسایل زندگی را حل کرده‌اند پس اگرکسی بمشکلی برمیخورد باید به‌آثار گذشتگان مراجعه نماید و قضیه را حل‌کند و خود بیهوده مغز نفرساید حالا ادبیات هم در دوره اسکولاستیك زیر شعاع این مفکوره قرار گرفت وکلاسیسم یعنی کهنه یا باستان‌پرستی بوجود آمد و دیرگاهی دوام داشت تااین که با طلوع رمانتیسم سقوط کرد و البته علل سقوط آنهم باز در اجتماع

ودر زندگی آن عصر نهفته بودوما برای اینکه این‌عوامل را بررسی کنیم یك‌باردیگر بسراغ زندگی اروپایی در وقت اضمحلال کلاسیسم میرویم :

دیکتاتوری روحانی همچنان درمغرب‌زمین ادامه داشت وانحصارات علمی همان‌طور پابرجا بود حقایق قراردادی نیز سرجای خود بودند و تکانی به‌آنها وارد نیامده بود تا اینکه یك انقلاب عظیم فکری در اروپا به‌وجود آمد واین انقلاب طرز تفکر آنان را عوض کرد درین رستاخیز اندیشه ، فلاسفه ودانشمندان زیادی مستقیم و غیرمستقیم دست داشتند اما دو قهرمان شکست‌ناپذیر این‌معرکه یکی فرانسیس‌بیکن ودیگری رنه‌دکارت بود ... این دو مرد بزرگ بانبوغ درخشان خود اشتباهات اسکولاستیك‌ها را درك کردند و با تیروی تفکر خلاق خود راه نوینی پیش‌پای بشر باز نمودند . این دو دانشمند که در واقع از بنیادگذاران فلسفه جدید هستند ادعا کردند که ماهم مانند افلاطون و ارسطو انسان هستیم مغز داریم ماهم میتوانیم فکر کنیم و شخصا دست به آزمایش و تحقیق بزنیم و حقایق جهان و زندگی را درك کنیم و چنانچه میدانید دکارت برای مقابله با تعصب و جمود اسکولاستیك‌ها که میگفتند هرچه بزرگان یونانی و رومی و پیشوایان مذهبی مسیحی گفته‌اند باید بدون چون چرا پذیرفته شود شك را شعار خود قرارداد و اعلام کرد ما درهمه چیز شك میکنیم وبعدا آنرا تحت تحقیق قرار میدهیم ....

... روی همین دلایل دکارت حتی بدیهی‌ترین وثابت‌ترین موضوعات را مورد شك قرار داد . از وجود خود نیز منکر شد و مدتی دراز روی این موضوع که آیا من هستم یانیستم فکر کرد و داستان او معروف‌است که بالاخره پس از مدت‌ها تفکر دلیلی برای اثبات وجود خود یافت و گفت چون من فکر میکنم پس هستم زیرا اگر وجود نمی‌داشتم چگونه میتوانستم فکر کنم و این شك عقلایی و دستوری دکارت در برابر همان یقین بی‌دلیل بود که کلیسا به مسایل مختلف داشت و در حقیقت شك دکارت یك تکنیك جنگی بود .

پدر فلسفه جدید بمردم تلقین کرد که حقایق تراشیده کلیسا را اندکی از پشت عدسیه شك مطالعه‌کنند ودر زیر این ذره‌بین سحرآمیز نظریات علمی دانشمندان کلیسایی را ببینند ...

... به‌هرحال این‌گونه «شك» طرفداران زیادی پیدا کرد و مردم بسیاری پیرو شیوه دکارت شدند و به نیروی همین شك بود که انقلاب فلسفی در قاره یورپ درگرفت و مردم باختر بنیاد فکری خود را تجدید کردند ....

شعرا ونویسندگان وقتی دیدند کاخ فلسفه کلاسیك فروریخت مثلا نظریات ارسطو به‌شدت رد گردید و دامنه فلسفه این نابغه یونانی که دوهزار سال تمام بر ذهن انسان سایه افکنده بود چیده شد از دیدن این وضع ایمان‌شان به پیشوایان خودشان یعنی «هومر» واورپید و دیگران نیز سست شد و ا« ایلیاد » و « اودیسه » و « ایفی‌ژنی » را برای اولین‌بار با نگاه تردد نگریستند خلاءهای آنرا درك کردند وازآن لحظه به بعد به‌این فکر افتادندکه باید مسیر خودرا عوض‌کنند .

خلاصه همان‌طوریکه فیزیك‌دانان نظریه ارسطو را در مورد سقوط وافتادن اجسام دور انداختند ودر « ثقل ذاتی » جرم شك کردند نویسندگان و شعرا هم قانون « سه‌وحدت » او را ازسیاهه ادبیات طرد کردند و این تکلف راکه باید دریك زمان و یابك حماسه وحدت موضوع زمان و مکان مراعات شود و از تعدد موضوع و زمان وتبدل مکان خودداری شود ترك کردند واین قید راازپای خامه خود برداشتند وهمین‌طور سایر تکلفات کلاسیك را مردود شناختند .

به‌طوریکه پیشتر گفتیم ادبیات سایه زندگی‌است وباین‌لحاظ تکلفاتی که درکلاسیسم وجود داشت حتما اززندگی آنروزی اروپا بادبیات آمده‌بود واین بیماری اجتماع بشعر وادب نیز سرایت‌کرده بود اجتماعات آن‌عصر پراز تکلف بود ومعاشرت آن عصر تکلفات سرسام‌آوری داشت . ولی در پایان ، این فشار مانند هرفشار دیگر انفجار تولید کرد وبه‌زودی حوصله روشنفکران و آزادمنشان سررفت واین‌دسته برای بدست‌آوردن‌دیموکراسی ادب بجهاد آغاز کردند .

اولین حمله توسط ژان ژاك‌روسو صورت گرفت که با گفشهای ساقدار بدقواره خود به‌محافل مجلل اشرافی رفت وهنگام نان‌خوردن هم دستمال گردن خودرا دور نکرد وهرچه « مادام‌ها » قهقهه زدند وتمسخر کردند موسیو ژان ژاك همان‌طور آرام نشست واعتنا نکرد .

آری حمله از همین‌جا شروع شد . روسو در آثار خود هم این جدال را تعقیب کرد و علیه تکلفات و عرف و عادات منفی که مانند زنجیر بردست‌وپای انسانهاافتاده بود و بر ادبیات هم سایه شوم خود را میگسترد پیکاری بزرگ را پیش‌برد در « اعترافات» خودساده وبی‌تکلف ماجراهای زندگی خودرا شرح داد وهرچه در زندگی بسرش آمده بود نوشت وحتی برخلاف یك اصل کلاسیك یعنی نزاکت (بین‌زبانز) چیزهای ناگفتنی را در اعترافات خود نوشت . ژان‌ژاك در کتاب معروف دیگر خود « امیل » بازهم علیه مقررات خشك وسرگیج‌کن عصر خود قیام نمود و زندگی وحشیانه را بهترین زندگی خواند ...

بهرحال جدالی را که روسو آغاز کرده بود دیگران انجام دادند ودر نتیجه کاخ کهنه مکتب کلاسیسم فرو ریخت و بر ویرانه آن بنیاد یك مکتب دیگر بنام رومانتیسم نهاده شد .

رومانتیسم مکتبی است که در آن احساس شاعر خیلی ارزش دارد وبالاتر از همه‌چیز است عقل خشك‌کمتر در محراب رومانتیسم راه می‌یابد ، همچنین رومانتیست‌ها به حزن واندوه متمایل هستند و بجهان وقوانین خلقت تاانداز‌ه‌ای بدبین می‌باشند وبه‌عقیده برخی ازآنها زندگی درست «تهیه» نشده است .

ممیزه دیگر نویسندگان وشعرای رمانتیك اینست‌که آنها طرفدار زندگی وحشی و روستایی هستند از اختلاف طبقاتی آزرده هستند و در نوشته‌های خود از آزادی ومساوات باعلاقه نام میبرند وآنرا ستایش می‌نمایند .

در آثار رومانتیك عوض « هرکول » و « آشیل » خودنویسندگان قهرمان هستند و در سراسر اثر ، زندگی و روحیات خودشان نقاشی میشود .

رومانتیست‌ها ادعا میکنند که شعر هرچه ساده‌تر و آزادتر و صمیمانه‌تر باشد زیباتراست .

بطور خلاصه پیروان رومانتیسم قوانین « تعبدی » مکتب کلاسیك را نقض کردند وبرای کسب آزادی ادبی دست به‌فعالیت زدند .

این مکتب طوریکه پیشتر عوض شد نخست بصورت یك شبح در لابلای آثار روسو دیده شد ولی بعدها جان گرفت و توسط سخنوران بزرگی مانند شاتو بریان ، مادام دوستال ، گویته ، شیلر ، الفردووینی ، آلفرد دوموسه ، ژرژساند ، ویکتورهوگو ، مخصوصا اخیرالذکر و همچنین سخن‌سرایان دیگری از جمله ورد زورث ، کلریج ، بایرون و غیره بمعراج رسید .درین‌مکتب بزرگترین‌شاهکارهای ادبی‌خلق شدوآثاری‌جاودانی از قبیل رنه ، بینوایان ، فاوست ، تفکرات شاعرانه ، رافایل ،گرازیلا و صدها نبشته ارزنده دیگر بوجود آمد اما این مکتب باهمه عظمت آن بالاخره رو بغروب رفت و یك‌بار دیگر قانون ابدی تحول مجرای ادبیات را تغییر داد .

بدلیل اینکه تاریخ همواره به‌پیش حرکت میکند و مغز انسان رو بتکامل میرود و بشریت روز بروز باشتباهات خود پی میبرد اندیشه خود را اصلاح وترمیم میکند . روی همین اصل بزودی شعرا و نویسندگان متوجه اشتباهاتی در مکتب رمانتیسم شدند و این مکتب را تراش دیگری زدند بعد ازاین تراش رومانتیسم قیافه ریالیسم را بخود گرفت ومکتب معروف ریالیسم بمیان آمد . اشتباهات عمده‌ای که در رمانتیسم بود ازین قرار است :

در رمانتیسم همه‌جا رنگ غم و اندوه دیده میشود ودر آثار رومانتیست‌ها سرگردانی و آشفتگی و بی‌سرنوشتی و اضطراب روحی نمودار است به‌طور مثال « رنه » قهرمان اثر معروف شاتوبریان آدمیست ناراحت و سرگردان که در هیچ‌جای قرار نمی‌گیرد پیشانی این قهرمان همواره از تفکر و حزن پرچین است وهمیشه در یك بحران روانی بسر میبرد وبگفته خودش نمیداندکه چه میخواهد اما فقط اینقدر میداند که چیزیرا که می‌خواهد نمی‌یابد .

اشتباه دوم اینست که رومانتیست‌ها هم مانند کلاسیست‌ها تقریبا باگذشته سروکار دارند، وقایع داستان‌ها وسوژه‌های اشعار بقرون وسطی تعلق دارد در آثار آنها همه سخن از قلعه‌های مرموز قرون وسطی است . از افسانه‌های قرون وسطی از عشق‌های شهزادگان و شاهدخت‌های‌قرون وسطی . از شوالیه‌ها وزندان‌های زیرزمین و دختران تارك دنیا گشیش‌های حیله‌گر وگناه‌کار و ... باین لحاظ جزیك عده معدود از رمانتیست‌ها دیگران بزندگی عصر ومردم دور و پیش خود کمتر توجه داشتند ودر عالم تخیل و قرون گذشته زندگی میکردند .

رویهمرفته برای پر کردن این خلاهای رمانتیسم ریالیسم بمیان آمد و نویسندگان و شعرای ریالیست بجای اینکه خود را تسلیم حزن و اندوه کنند و به‌بیماری خطرناك رمانتیست‌ها یعنی اضطراب و بیهدفی گرفتار شوند و آنگاه برای فراموش کردن ناراحتی و تشویش خویش‌دست بدامن گذشته وتخیل بزنند و بقرون وسطی پناه ببرند اجتماع خودرا ، عصر خودرا رسم‌کردند وعلل وعواملی راهم‌که در زندگی وخوشبختی مردم رول داشت بی‌برده نشان دادند .

پیشوای مسلم این مسلك یا مذهب ادبی یا هرچه میخامید بالزاك بود . بالزاك معتقد بود که باید شاعر یا نویسنده آیینه‌دار اجتماع خود باشد ودر آثار خود سپیدوسیاه جامعه خودرا تشریح کند که دراینصورت هم مردم علل غم واندوه خود را بدانند ودرصدد ازبین بردن آن برآیند و هم نوشته نویسندگان و اشعار شعرا روشن‌ترین تاریخ عصرشان برای آیندگان باشد نه‌اینکه خودشان درین عصر زندگی کنند و آثار ایشان پراز کار روایی‌های قهرمانان افسانه‌ای یونان قدیم و پهلوانان روم باستان یا شوالیه‌های قرون وسطی باشد ونه اینکه مانند رومانتیست‌ها اندوهگین و بدبخت باشند اما علت غم و بدبختی خودرا درنیابند و آنگاه به پسیمیزم گرفتار شوند و به‌ساختمان جهان و زندگی بدبین گردند و گناه بدبختی انسانها را بگردن سرنوشت یا طبیعت بیاندازند اما بشرایط اهریمنی که درجامعه چون شبکه عنکبوت گسترده شده وروز یك عده را سیاه کرده است توجه نکنند .

بالزاك خودش قانون اساسی را که برای ریالیسم گذاشته بخوبی تطبیق کرد ودر نبشته‌های جاودانی خود محیط خود و اجتماع معاصر را با قدرت خیره‌کننده و وحشتناکی نقاشی کرد ، رویدادها و حوادث را در برابر چشم خواننده بحرکت درآورد . بالزاك بقول‌خودش عمل کرد و عوض اینکه مانند دانته در عالم تخیل به‌بهشت و دوزخ و برزخ سفرکند در دنیای واقع بجهنم و فردوس و اعراف اجتماع خود سیاحت کرد و خاطرات این سیاحت را باکمال امانت وریزه‌کاری ثبت نمود وآنرا کمدی انسانی نام داد ودر برابر کمدی الهی گذاشت .

از قیافه‌های معروف دیگر این مکتب که در پیشبرد آن دست قوی داشت دیکنس است . دیکنس مانند بالزاك در آثار خود به پرستش پول حمله کرد و بهره‌برداری از زندگی و فریحه مردم را نکوهش نمود .

بعداز ریالیسم مکتب‌های فراوان دیگری بوجود آمد که بااکتفاء بهمین سه نمونه از صحبت درباره آنها صرفنظر میکنیم و فقط همین قدر میگوییم که بوجود آمدن هریك ازین مکتب‌ها بهترین سند تجدد شعر در عصرهای مختلف است و اینکه مثلا کلاسیسم برمانتیسم تبدیل میشود یا رمانتیسم به ریالیسم تحول می‌نماید جز نو شدن ادب مفهوم دیگری ندارد و باتکاء همین سرمشق‌های تاریخی است که امروز شعرا ونویسندگان ادبیات را به‌مجرای نوینی میبرند و دست بابتکاراتی میزنند که اگراکنون رضایت‌بخش نباشد بی‌شبهه مدتی بعد قانع‌کننده خواهد بود و لااقل‌جاده را برای آیندگان هموار خواهد کرد . البته این‌کار هرگز لطمه بادبیات کهن وارد نمیکند و کسی نمیتواند این عمل را تحقیری در برابر استادان بزرگ کلاسیك تعبیر نماید زیرا شعرای جوان عزم توهین ادبیات کلاسیك و سخنسرایان بزرگ قدیم را ندارند و برخلاف این ، مردان ارزنده‌مانند رودکی ، فردوسی ، سنایی ، مولوی ، سعدی ، نظامی ، خیام ودیگران را از افتخارات ادبیات شرق میدانند وحتی همین تجدد ادبی و نهضت نوخواهی را نیز بپیروی ازآنها پیش گرفته‌اند !

س : آیا ممکن است درباره جمله اخیرتان توضیح بدهید .

ج : اگر تاریخ ادبیات خودرا ورق بزنیم ثبوت این ادعا راباسانی بدست می‌آوریم ما در لابلای تاریخ ادبیات واضحا می‌بینیم که شعرهمیشه قیافه تبدیل میکند واز شکلی بشکل دیگر در می‌آید وباصطلاح بیولوژی استحاله مینماید . بی‌پرده می‌بینیم که شعر درهر عهد خصوصیاتی پیدا می‌کند وتغییراتی در آن وارد می‌آید و در نتیجه کار تجدد همواره جریان دارد شعر رودکی‌دربرابر اشعار پیش‌ازاو نواست ، شیوه اونسبت به‌اشعار شعرای متقدمش جدید است .

از آثار کم گویندگان پیش‌از رودکی پیداست که پیرو سخنسرایان درباری عرب بودند و کار شاعران درباری هم طوریکه میدانید زیادترلفاظی بود نه شاعری زیرا در آن وقت ادبیات عرب رو بافول میرفت و رنگ دلپذیر گذشته خود را از دست میداد . درین ادبیات « احساس » اندك اندك جای خود را به « کلمه » می‌داد و « تخیل » دربای طنطنه لفظی جان می‌سپرد .

اشعار زیبای صحرایی که محیط خیال‌انگیز بیابانها در آن منعکس میشد ودر آن سخن همه از شب‌های پر اسرار ریگستانها بود از ستارگان کم‌رنگ و لرزان صحراها ، وسخن از آسمان بی‌پایانی بودکه در افق با بیابان هماغوش میشد سخن از صدای یکنواخت زنگ کاروان بود که در خاموشی سنگین محو میگردید سخن از کشتی‌های صحرایی بودکه با نوای ساربانان خسته در تاریکی گام می‌زدند ودر شکم ظلمت بی‌انتهایی اقیانوس ریگ پیش میرفتند .

سخن از دختران گندم‌گون و شوخ بادیه بود سخن از بیشه‌های سرسبز و چشمه‌های گوارایی بودکه گاه وبیگاه ودر اعماق بیابانها از دور بانظر کاروانیان میرسد وعربها خودرا باشتاب بآن میرسانیدند و درکنار چشمه‌ها وزیر سایه درختان خرما از شعله‌های گزنده خورشید صحرا پناه می‌بردند . سخن از پیرزنان جادوگر و دلاوران قبایلی بود . سخن از افسانه‌های بدوی و دلنشینی بود که پیرمردان صحرانشین شبانه برای جوانان در میان خیمه‌ها نقل میکردند ودر خلال این داستانها ازافتخارات نیاکان و قهرمانیهای افراد قبیله خود یاد میکردند و بطور خلاصه این اشعار که تصویر زنده زندگی بادیه‌نشینان بود و مستقیما از طبیعت الهام میگرفت روزبروز سادگی و قشنگی خودرا از دست میداد و شعر عرب هرقدر به‌دربارها نزدیك میشد از جاذبه وزیبایی وحشی خود دور میشد و سرد وبیروح میگشت وبه‌این ترتیب دروازه مکتب «امروالقیس» « عنتره » و « لبیدبن ربیعه » آهسته آهسته بسته می‌شد .

از موضوع دور نرویم پیشتر گفتیم که شعرای ماقبل رودکی از شعرای درباری عرب پیروی میکردند اما وقتیکه نوبت کار به‌رودکی رسید شعر دری را تجدید کرد ، پند و حکمت را وارد شعر کرد و طبیعت را در چکامه‌های خود نقاشی نمود . وسبك دلپذیری بوجود آورد که بعدها گویندگان خراسان از آن پیروی کردند ودر تاریخ ادب بنام شیوه‌خراسانی شهرت یافت .

فردوسی هم شاعری بودکه در شعر ابتکار بخرج داد وشعر این سخن‌سرای بزرگ در برابر اشعار پیش از او « شعر نو » بود . فردوسی الفاظ عربی را از اشعار خود بیرون ریخت . و خلائی را که با بیرون ریختن کلمات عربی بوجود آمده بود با قدرت فریحه سحار خود جبیره کرد واین کار تقریبا بیسابقه بود تقریبا از این جهت گفتیم که قبل ازاو دیگران واز جمله دقیقی باین کار اقدام کردند اما تلاش آنها باموفقیت توام نبود . همچنین فردوسی حماسه‌سرایی را بشکل بی‌نظیری درآورد که تا آنروز معمول نبود وحماسه جاویدان خود «شاهنامه» را به‌پایه بهترین‌آثار بشری عظیم وزیبا سرود ...

. . . . . .

حماسه باین شکل پرهیجان ودینامیك پیش‌از فردوسی وجودنداشت واین را فردوسی به‌وجود آورد ولی متاسفانه همین اشعار شیوا سالها مورد انتقاد حاسدان وبدبینان بود وپس‌از یك‌مدت طولانی مردم بآن خو گرفتند وآنرا برسمیت شناختند !

سنایی نیز یکی از آنانی بودکه در شعر تازگی بوجود آورد و به اصطلاح شعر نو گفت : اونخستین کسی بودکه تصوف علمی را وارد شعر

کرد . باینجهت تصوف علمی گفتم که یك اعتراض احتمالی را دفع کرده باشم وآن این است که پیش‌از سنایی گویندگان دیگری رباعیات و اشعاری سروده بودندکه در آن تصوف تجلی داشت اما این رباعیات بیشتر « عاشقانه » و « احساسی » بود و نزد متصوفین ارزش اشعار سنایی را ندارند سخنسرایان متصوف درین مورد افتخار استادی را مال سنایی میدانند وخودرا پیرو او میشمارند .

بهرصورت سنایی مکتب نوی در ادبیات بنیاد نهاد که آنرا میتوان مکتب شعر تصوفی یا مکتب تصوفی شعر نامید واین‌کار تااندازه‌ای نو بودو پیش از سنایی سابقه نداشت و اگر حرف مرا باور نمیکنید سخن خود او را بشنوید .

کسی نگفت این چنین سخن به‌جهان
ور کسی گفت کو بیار و بخوان
زین نمط هرچه درجهان سخن است
گر یکی گر هزار آن من است

.... خیام نیز به نوبه خود شعر نو گفت ، این شاعر فیلسوف یا این فیلسوف شاعر فلسفه را وارد شعرکرد ومسایل بزرگ فلسفی‌را به‌زبان ساده درچهار مصرع کوتاه باشیوه سحرآمیزی بیان‌کرد . مثلا شما این رباعی راگوش کنید :

جمعی متفکرند در مذهب و دین
قومی متحیرند در شك و یقین
ناگاه منادیی برآید ز کمین
کای بیخبران راه‌نه‌آن است ونه‌این

خیام جاودان در همین « دوبیتی » در همین « شعر کوچك » قصه تلاش سه‌هزار ساله بشر را از زمان سولون یونانی تا عصر خود بازگفته واگر مبالغه نشود تکاپوی انسانرا برای کشف حقیقت جهان ویافتن شیوه درست زیستن از آغاز پیدایش بشر از عصر متفکرین وحشی و مغاره‌نشین تا عهد آلبرت اینشتین ، فاتح اتوم بازگوکرده است .

درین رباعی اختلاف ادیان و مذاهب را اختلاف سبك‌های فلسفی و مکتب‌های اخلاقی را و بالاخره اختلاف شیوه‌های ادبی را که موضوع صحبت ما است همه و همه را گفته ودر آخر ناکامی جملگی را درکشف حقیقت و یافتن راه راست وانمود کرده است درین رباعی جنگ هفتادو دو ملت را نیز عقر نهاده است . همچنین این رباعی معنی‌دار دیگر را بشنوید که بی‌ارتباط به‌موضوع شعرنو وشعرکهنه نیست .

آنان که کهن شعند و آنانکه نوند
هریك به مراد خویش لختی بدوند
این کهنه جهان به کس نماند باقی
آینه و روند و دیگر آیند و روند

نظامی نیز به‌نوبت خود شعر را تجدید کرد ویك نواختی‌ای راکه در عصر او دامنگیر سخن شده بود ازمیان برد با تشبیهات و استعارات ابتکاری خودش یکبار دیگر دست سخن را گرفت و از سقوط نجات‌داد . نظامی در بحرهای مختلف مثنوی ساخت واین کار او تازه بود زیرا پیش‌از او مثنوی تنها در چندبحر معین سروده میشد همچنین استاد گنجوی ساقی‌نامه را « ابداع » و باب نوی در شعر فارسی باز نمود . نظامی داستان‌های زیبایی را بنظم درآورد و بیك تعبیر رمان منظوم ساخت در حالیکه تا آنروز فقط داستان منظوم رزمی وجود داشت . نظامی مخصوصا در ترسیم صحنه‌های « رمان‌های منظوم بزمی » خویش قدرتی بکاربرد و آنهارا باندازه‌ای زنده وجاندار ودرامانیك نقاشی‌کرد که شعر اورا به‌پایه اوپراهای عصر ما مهیج وانگیزنده ساخت .

.... رویهمرفته استادان بزرگ کلاسیك هریك چیزی نوی آوردند و جواهر نایابی را بر گنجینه عظیم ادبیات شرق افزودند هریك تحولی در ادبیات ایجاد کردند و هریك بنوبه خود دست به‌نوآفرینی زدند واین نوآفرینی‌ها هم هرکدام نخست محکوم شد و بعد بطرفداری از آنان شعار داده شد .

نتیجه اینکه شعرای بزرگ درهرعصر در شعر تحول بوجود آورده‌اند و شاعران نوپرداز که وارثین واقعی آنها هستند نهضت کنونی را به پیروی از ایشان آغاز کرده‌اند تحول فعلی شعر دنباله منطقی‌تحولات گذشته است وشعرنو زاده همان شعریست که حنظله بادغیسی یا محمدبن وصیف بنیاد آنرا گذاشتند منتها امروز هماهنگ باشرایط زمان تغییر کرده و شکلی متناسب باوضع زندگی کنونی بخود گرفته است .

س ـ آقای فارابی حالا میتوانم بپرسم که فرق اساسی شعرنو با شعر کلاسیك چیست وچه تفاوتی درمیان آنها وجود دارد .

ج ـ پیش‌از همه باید بگویم‌که شعرنو باشعرکلاسیك هیچکدام فرق اساسی ندارد وفقط اختلافی جزیی باشعرکهن دارد .

شرح قضیه ازاین قرار است که شعرای نوپرداز قبل از همه کلاسیست هستند ودر دامن ادبیات کلاسیك تربیت شده‌اند اینها برای نخستین‌بار در حرم دیوانهای کلاسیك با شاهد شعر آشنا شدند ونخستین خشت‌های ذوق خودرا با خواندن آثار نمردنی و کهنه نشدنی سخنوران گذشته روی‌هم گذاشتند همچنین اکثر اینها سالها به‌پیروی از شعرای متقدم شعر گفته‌اند و قالب‌های گوناگون گذشته را مانند قصیده ، غزل ، رباعی ، مثنوی ، قطعه ، وهمچنین از مثلث تامعشر را در اشعار خود بکار برده‌اند .

برخی هم مدتی از شمع و پروانه ، قمری وسرو ، سمندر وآتش در اشعار خود حرف زده‌اند ! واز مجنون و لیلی و وامق و عذرا وبیژن و منیژه و شیرین و فرهاد و سایر دلدادگان قرون گذشته یاد کرده‌اند بسیار از جام جم وآئینه سکندر وتاج کسری ونخت کاوس وکمند بهرام گور سخن گفته‌اند ، بارها از نیل و فلزم ودجله نام برده‌اند ، بارها از دیر مغان و مغبچگان و میخانه و ساقی ارمنی زاده و خم وسبوی‌شراب و رندان عربده‌جو و خرقه‌گرو شده و امثال آن بحیث عناصر طلایی‌ای در شعر خود استفاده کرده‌اند .

و همین حالا هم گاهی ذوق میکنند و یگان شعر کلاسیك را باهمه خصایص آن میستایند اما در بهلوی این حرفها شعرای نوپرداز متوجه شده‌اند که در زمان آنها پدیده‌های دیگر دارد و زندگی امروز رنگ دیگر گرفته است ازینرو شاعر امروز میخواهد بجای تخیلات که واقعا زیبا و دلکش هم است باواقعیت‌های حیات خود ومردم خود ارتباط بگیرد وآنها را درشعر خود منعکس نماید .

شاعر امروز عوض اینکه یك میخانه موهوم را باحلقه رندان وساقی ترسا و ماهرویان چنگزن و پیر میفروش در شعر خود توصیف کند خانه سرد وتاریك خود ، شکم گرسنه خود ، شمع کمنور و لرزان خود و از آن گذشته صدای غم‌انگیز باد وبرخورد آن با پنجره‌ها و آوای یك‌نواخت چکك را شرح میدهد و بجای‌اینکه یك شب وصال خیالی را بازیبایی‌های رویایی آن در شعر خود بنمایش بگذارد واز بوس وکنار وجام شراب و نقل وگلاب ومجمر و بوی عود و مشك و غیره حرف بزند بستر تهی و سرد خود ، هوس سرکوفته خود ، تنهایی و خاموشی غم‌انگیز کلبهٔ خود را حکایت میکند .

همچنین شاعر امروز خوش دارد در بدل تابلوی زیبای بت چین ماچین ، تصویر یك پیرزن گدا را که دستهای خشکیده ولاغرش ازسرما میلرزد ودرگوشه چشم خاکستری‌رنگ و بیتورش اشکی یخزده میدرخشد درچوکات طلایی شعر خود بگذارد .

بلی یك‌بار دیگر میگویم که شعرای نوپرداز همه کلاسیست هستند واکثر اساسات کلاسیك را برسمیت میشناسد . اما یك‌عده قواعد دیگر را طرد مینمایند . شاعر امروز ساعتها فکر نمی‌کند که تجنیس لفظی یا خطی بوجود بیاورد یا ترصیع وتوشیح بسازد ، یا قصیده بسراید که در هر فرد آن‌کلمه دست یا چشم یا زلف تکرار شود . یاغزلی انشاد کندکه هنگام خواندن آن لبهای خواننده بهم نخورد یا شعری بسازد که کلمات آن نقطه نداشته باشد وهمه ازحروف غیرمنقوطه تشکیل شده‌باشد یاشعری بگویدکه درآن از سرتاپا الف نیاید . یا شعر بگوید که اگر معکوس هم خوانده شود معنی بدهد . ویا ازآن هم مشکلتر : شعری بگوید که اگر معکوس خوانده شود ازآن یك شعر عربی بوجود آید !! یا شعری بسراید

بقیه نوآوری درشعر وادب افغانستان امروز

من دگر شعری نخواهم گفت
تا شود روزیکه دست‌راستی ، دست دگر یابد
تا شود گاهیکه ، شام تیره ما هم سحر یابد .

ای که زیباتر ، زتو هرگز نخواهد بود !
ای‌که بهتر از من شاعر نخواهی یافت !
من دگر شعری نمیسازم .
چونکه شعرم را بجز ازتو ، کس دیگر نخواهد خواند
چونکه شعرم ، گریه درد است
چونکه شعرم ناله وفریاد یکمرد است ....
ای‌که من بهتر زتو هرگز نخواهم یافت !
گر توهم خواهی –
تا ترا در زورق گلپوش شعر خویش بنشانم
تا ترا چون نوعروسی ، طرف شهر آسمان رانم
گر تو هم خواهی‌که یکدم –
پیکر گرم خیالت –
در میان بازوان اشك من رقصند
ای رفیق بهتر از شعرم –

ای عزیزم !
آری دیگر آخرین سوگند من اینست .
بعد ازین اشکی نخواهم ریخت
بعد ازاین آهی نخواهم کرد
من دگر شعری نخواهم گفت .

بعد ازاین در سایه کاج بلند و سرو –
بهترین اشعار زیبای طبیعت حفظ خواهم کرد
بعد ازاین من شعر خواهم خواند
چونکه هرگز –
هیچ شاعر بهترازشعر طبیعت –
بهتر از اشعار این شاعر ، نخواهد گفت .

تو بگو ای‌آنکه باآهنگ یکشعر صفا ، چون بید میلرزی ؟!
باصفاتر از بهشت لاجورد آسمانها
پرحرارت از شراب داغ خورشید
مستی‌آورتر ، زآهنگ نوای نای چوپان ...
رنگ دیگر میتوان یافت ؟
شعر دیگر میتوان گفت ؟
سوی دیگر میتوان دید ؟
و شما ای ناقدان ، گوهر شعرم !
بهترین اشعار من را ، بعد مرگم
از تماس نوك انگشتان سردم
از لبانم –
از لبانیکه چودرب قلعه مطرود بی‌فریاد ، نگشودست
یا بروی کلبه فرسوده این چهره زردم –
نام خواهی برد ...

و تمام عاشقان باده شعرم !
بهترین اشعار من را –
از میان ساغر الماس سبز دیدگانم نوش خواهند کرد
و تمام دوستدارانم –
ناله‌های این پرستوهای بی‌پر را –
بعدازاین تنها –
درمیان آسمان سینه من گوش خواهند کرد .

بقیه کتاب و کتابخانه درفرهنگ اسلامی

ص ۱۶۷ نقل از المکتباب فی‌الاسلام ص ۱۳٤ .
(٤٥) ابن‌الطوطی ، الحوادث‌الجامعه ص ٥٤ .
(٤٦) ابن‌الفوطی ، تلخیص مجمع‌الاداب ، دمشق ص ۲۸ .
(٤٧) این اتهام برای جبران سرشکستگی صلیبیون بعلت سوزاندن کتابخانه طرابلس شام‌که در ۱۰۰۹ م ساخته شده بود صورت گرفت (محمود ماهر حماده ، المکتبات فی‌الاسلام ص ۲٤) .
(٤٨) مسالك‌الممالك ص ۹۳ .
(٤٩) تبلر ، ج . الفرد ، فتح مصر بوسیله عرب ، ترجمه به‌عربی بوسیله محمد فرید ابوحدید ، چاپ دوم قاهره ۱۹٤٦ م ص ۲۹٤– ۳۱۲ .
(٥٠ و٥١) تبلر ، ج . آلفرد ، فتح مصر بوسیله عرب ، ترجمه به‌عربی به‌وسیله محمود فرید ابوحدید ، چاپ دوم قاهره ۱۹٤٦ م ص ۲۹٤ – ۳۱۲ .
(٥۲) صفاء ذبیح‌الله ، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ۷ چاپ سوم دانشگاه تهران .
(٥۳) ابن‌الندیم ، الفهرست ، چاپ مصر ص ٤۳۰ .
(٥٤) در مورد جعلی بودن داستان سوختن کتابخانه فارس ایران رجوع شود به‌تاریخ علوم تقی‌زاده .
(٥٥) موضوع علاقه مسلمانان به‌کتاب ودرنتیجه تاسیس کتابخانه‌های مختلف و متنوع بوسیله مسلمانان مطلبی است که کتابهای متعدد در باره آن نوشته شده است وبهتر است برای بررسی مفصل آن رجوع‌شود به : محمد ماهر حماده ، المکتبات فی‌الاسلام ، موسسه الرساله ۱۹۷۰ م . و. س مالینسن کتب وکتابخانه‌های عربی درعهد اموی در مجله امریکائی زبان و ادبیات سامی بشماره ٥۲ (تموز ۱۹۳٦) .
(٥٦) سیدحسن تقی‌زاده ، تاریخ علوم ، فصل اول ، در مقالات و بررسیها ، نشریه دانشکده الهیات دفتر دوم ۱۳٤۹ .
(٥۷) ذبیح صفا ، تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی چاپ‌سوم‌ص۳۳.
(٥۸) یاقوت حموی ، معجم‌الادباء ج ٦ ص ۲۸٥ .
(٥۹) ابن‌الاثیر ، الکامل فی‌التاریخ ، قاهره ۱۳٥۳ هـ . ج ۷ ص ۲٦ – ۲۷ .
(٦۰) ابن ابی‌اصیبعه ، عیون‌الابناء ج ۲ ص ۲۹۳ .
(٦۱) میتزاریم ، تمدن اسلام در قرن چهارم هجری ج۱ ص ۲٤٤ .
(٦۲) مقریزی ، خطط ، ج ۲ ص ۲٥٤ ، قاهره ۱۹٦۷ م .
(٦۳) لسترانج ، دائره‌المعارف ، ج ۱۱ ص ۲٤۳ : ابن‌الفوطی ، تلخیص مجمع‌الاداب ، دمشق ، وزارت فرهنگ ص ۲۸ .
(٦٤) ابن خلکان ، وفیات‌الاعیان ج ۳ ص ۸ .
(٦٥) یاقوت ، معجم‌الادباء ج ۱۷ ، ص ۲۳۷ .
(٦٦) معروف ، ناجی ، تاریخ علماءالمستنصریه ۲۹٦ – ۲۹۷ .
(٦۷) محمد ماهر ، حماده ، المکتبات فی‌الاسلام ص ۱٤۹ .
(٦۸) ابن‌جلجل، طبقات‌الاطباء ص ٦۷ ، محمدباهر حماده‌المکتبات فی‌الاسلام ص ٦۲ – ٦۳ .
(٦۹) محمد ماهر حماده ، المکتبات فی‌الاسلام ص ۱۰۱ .
(۷۰) ابن‌الفوطی ، الحوادث‌الجامعه ص ۳٥۰ .
(۷۱) معروف ناجی ، تاریخ علماء المستنصریه ص ۲۷۰ .
(۷۲) محمد ماهر حماده المکتبات فی‌الاسلام ص ۱٤۲ .
(۷۳) ابن‌الفوطی ، تلخیص مجمع‌الاداب ، دمشق ، وزارت‌فرهنگ، ص ۲۸ .
(۷٤ و۷٥) – محمدماهر حماده ، المکتبات فی‌الاسلام ص ۱٤٥ .
(۷٦) مقریزی خطط ، ج ۳ ص ۳۲۲ .
(۷۷) فنسك ، دایره‌المعارف اسلامی لیدن ، بریل ، ج ۳ص۳٦۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی